

تجلی اندیشه‌های صوفیانه و عارفانه در گفتار خواجه یوسف همدانی (با تکیه بر مبانی رتبه الحیات)

دکتر سید احمد حسینی کازرونی
دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی

مقدمه

امام ابویعقوب بن ایوب یوسف بن حسین بن وهرة بوزنجردی همدانی^۱ مروی، طلیعه‌دار تصوف در آسیای صغیر در سال ۴۴۰ یا ۴۴۱ ق در بوزنجر (بوزینجر) همدان به دنیا آمد و در سال ۵۳۵ ق در شهر بامیین بادغیس (میان هرات و بغشور) پس از ۹۵ سال زندگی پرفراز و نشیب درگذشت. طبق گفته استاد سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثرش، جسد او توسط یکی از شاگردان ارادتمندش به نام ابن‌نچار به مرو منتقل و در محلی مشهور به «بیرام‌علی» در ۳۰ کیلومتری مرو به خاک سپرده شد و مزارش هم اکنون در آنجا زیارتگاه اهل دل و مشتاقان طریقت است. این عارف صاحب کرامت که بیش از ۳۰۰ سال پس از مرگش بر عرصه دل‌ها حکومت می‌کرد یکی از وارستگان نام‌آور حوزه تصوف و از بنیان‌گذاران و صاحب‌منصبان طریقت نقشبندی بود که صاحبان نفحات‌الانس و حبیب‌السیر و رشحات‌عین‌الحیات از او به بزرگی تمام

یاد کرده‌اند. همان‌گونه که نوشته‌اند سنایی غزنوی از آبشخور ذقیات این عارف ربانی بهره‌مند و از بقایای آثار دل‌انگیز او، سیر و سلوک عارفانه را درنوردیده و بدین‌گونه مراحل کمال را پشت سر گذاشته است. در خانقاهش که ملقب به کعبه خراسان بود، با پیوند مدرسه و خانقاه، شریعت و طریقت را با یکدیگر درمی‌آمیخت و در محفل انسش، مریدان را به فیض می‌رسانید. از سده دهم که عرفان اسلامی ایرانی، مراحل فراز و نشیب را پشت سر می‌گذاشت باز هم پیروان خواجه یوسف حنفی مذهب و اهل طریقت نقشبندی در حوزه خراسان از جمله مریدانش بودند. سمعانی در انساب خود گفته است که خواجه یوسف همدانی را به دفعات در خانقاهش ملاقات کرده و در مجلس او حدیث‌هایی آموخته است.

در شهر بغداد، یعنی مرکز تعاطی اندیشه‌ها و حوزه مناظرات علمای مذاهب حنبلی و شافعی مدت‌ها به کسب تجربه پرداخت و بعدها برای تحصیل علم حدیث به شهرهای مختلف از جمله اصفهان، سمرقند و بخارا و مناطق مختلف خراسان رهسپار شد و به تکمیل راه سلوک همت گماشت. سرانجام به گفته ابن خلکان در خانقاهی صاحب اعتبار در شهر مرو، که خود بنیان‌گذارش بود، اقامت گزید.

عطار نیشابوری، دو بار تذکرةالاولیاء و دو بار در منطق‌الطیر و یک بار در الهی‌نامه خود از خواجه یوسف با حرمت تمام و با القاب و اوصافی همچون امام، امام روزگار، صاحب اسرار جهان، بینای کار، شمع دل‌افروز و یوسف همدان یاد کرده است.

تأثیرات کلام کلّیله و دمنه در برخی از شیوه‌های تشریحی مسایل رتبه‌الهیات خواجه به نوعی کم‌رنگ، ملموس و مشهود است. در قرون بعد، شاعران و نویسندگان صاحب‌نام ایرانی از این طرز و شیوه استدلالی و استشهادی در گفتارشان بهره و نصیبی برده‌اند.

رسالة رتبه‌الهیات خواجه همدانی براساس گفتار دکتر محمد امین ریاحی، تنها اثر بازمانده خواجه یوسف است که به صورت پرسش و پاسخ درباره درجات سه‌گانه زندگانی انسان (اسلامی، ایمانی و احسانی) مرتب و مدون گردیده است.



خواجه یوسف همدانی و بیان اندیشه‌هایش

الشیخ الامام المفتی، حجة الاسلام، ابا یعقوب یوسف بن ایوب الهمدانی^۳، از پیروان طریقتی بود که یکی از مریدان وفادارش - به نام ابوجعفر محمد سمیرمی - او را بدین گونه معرفی و با اوصاف شیخ، امام، مفتی و حجة الاسلام او را ستوده و گرامی داشته است. بنا به گفته جامی، در تصوف مصاحب شیخ عبدالله جوینی و شیخ حسن سمنانی (پیر علمدار) و مرید شیخ ابوعلی فارمدی بوده است. او در زادگاهش، روستای یوزنچرد همدان، به مکتب رفت (۴۴۱-۴۴۰ ق) و در ۱۸ سالگی (۴۵۹-۴۵۸) برای تحصیل کمالات به بغداد عزیمت کرد و در آنجا در محضر فقیه بزرگ شافعی یعنی ابواسحاق شیرازی (متوفی به سال ۴۷۶ ق)، که مدرس و رئیس نظامیه بغداد بود، به خواندن فقه و کلام و حدیث پرداخت و در نهایت در حوزه کلام و جدل (علم خلاف) و نقل حدیث از محدثان معروف زمان خود گردید و سالیانی چند در نظامیه بغداد به وعظ و مجلس‌داری مشغول شد. او با ریاضت و مجاهدت، شریعت را به طریقت پیوست و در مقام تصوف‌داری، خرقه را از دست شیخ عبدالله جوینی دریافت و رسماً در زمره متصوفان به نام روزگار درآمد.

او از مردمان غرب ایران بود که بر مذهب شافعی بودند. درباره تغییر مذهبش از شافعی به حنفی چنین استنباط نمود که نخست بر این مذهب بود اما پس از رفتن به خراسان و ماوراءالنهر که اکثر ساکنانش حنفی بودند به مذهب حنفی گرایش پیدا کرد و سال‌ها در این مذهب بر مسند ارشاد نشست.^۴

او تصوف نظری و عرفانی، شریعت و طریقت و مدرسه و خانقاه را با همدیگر مانوس کرد و در خانقاه به درس و مدرسه پرداخت و در مجالس به وعظ روی آورد. امام یوسف همدانی و امام محمد غزالی، هر دو از عالمان عارفند که تصوف را از سادگی و بی‌پیرایگی به صورت اصول منظم و مبتنی بر شریعت اسلام و به شکل مدرسی و مدرسه‌ای درآورده‌اند.

خواجۀ همدانی، طریقت‌های تصوف را با تعلیماتش رنگ عرفانی داد، او از جمله نخستین عارفانی است که آثار عرفانی را به تقریر و بیان درآورده و صوفیان عارف را با بحث و جدل و برهان آشنا ساخته است.

رسالهٔ ارجمند «رتبه‌الحیات»، همچون برخی از کتب مدرسی باقی‌مانده از پیشینیان به‌گونهٔ پرسش و پاسخ به‌صورت شرح و بیان درآمده و در ۱۴ بخش تنظیم گردیده است. محتویات این رسالهٔ کیفی که از جهت کمی مانند رسالهٔ گلشن راز شیخ محمد شبستری، حجم اندکی دارد به سؤالاتی که از او پرسیده می‌شود پاسخ می‌دهد.

سیمای این مجلس‌پرداز ربانی از قول ابوسعید علی بن بُرْعَش شیرازی - (درگذشته به سال ۶۷۸ ق) - مندرج در *نفحات الانس جامی*، چنین ترسیم گردیده: «پیری باشکوه و وقار با محاسنی سفید و به‌غایت نورانی ... [با] جامه‌ای سفید نیکو ... بر آن جامه به خطی درشت به آب زر، آیه‌الکرسی نوشته، چنان‌که سر تا پای جامه را گرفته بود ...»^۵

تقی‌الدین اوحدی، در تذکرهٔ خود سه رباعی را به‌نام خواجۀ یوسف به‌شرح زیر ذکر نموده، خواجۀ در این رباعیات، خود را گرایندهٔ حق، مؤمن به خدا، سیاح جهان معرفت، یار عشق، صاحب دل‌آگاه، منزلگاه روح مقدس، صاحب اسرار جهان، بینای کار، جان فرسایندهٔ عشق، یار خدا، عاشق ره عشق، سرگردان غم عشق، منزل عقل مجرد و زنده به دم یار دانسته است:

«مردی که به راه عشق جان فرساید	باید که به غیر یار خود نگراید
عاشق به ره عشق چنان می‌باید	کز دوزخ و از بهشت یادش ناید

* * *

ایمن به تو زنده همچو مردم به نفس	از کار تو کرده دین و دنیا به هوس
گرمست نیم‌چو بنگرم با همه کس	سردی همه از برای من دارد و بس

* * *

ای عشق تو را روح مقدس منزل	سودای تو را عقل مجرد منزل
سیاح جهان معرفت یعنی دل	از دست غمت دست به سر پا در گل» ^۶

خواجۀ یوسف، پرورش‌یافتهٔ مکتب ابواسحاق شیرازی، روستازاده‌ای بود که مشتاقانه قدم در مسیر شریعت و طریقت گذاشت و پس از سال‌ها ریاضت و تلاش و مجاهدت به کسب مقامات



معنوی نایل گشت، سرانجام پیری وارسته و مرشدی آزاداندیش و مرادی عالی نظر و شوریده حال با قلبی بلند همت برای عارفان نظری گردید.

عطار نیشابوری، که به گفته مولانا جلال‌الدین محمد مولوی، هفت شهر عشق را سالک‌وار پیموده، این خواجه همدان را چنین ستوده:

«یوسف همدان، امام روزگار

صاحب اسرار جهان، بینای کار

یوسف همدان که چشم راه داشت

سینه پاک و دل آگاه داشت»^۷

ویژگی‌های گفتاری خواجه در مجموعه کم‌حجم *رتبه‌الهیات* گوناگون است: گاهی زبانی استدلالی دارد و به آیات کریمه استناد جسته و از احادیث قدسی و نبوی و سخنان اهل حقیقت مدد می‌جوید، زمانی طرز قصه‌پردازان و مجلس‌گویان را در پیش می‌گیرد و با عباراتی موزون و بیانی ردیف‌دار و با شور و جذبه لب به سخن می‌گشاید، و گاهی هم به یاد زادگاه و دیارش می‌افتد و فلهویات ولایتش در کلامش رسوخ می‌یابد و با برخی از بیاناتش عجین می‌شود. وی پس از توسل به ذکر باری تعالی و تحمیدیه‌ای کوتاه به پاسخ پرسنده‌ای در باب: «زنده کیست و زندگانی چیست؟»^۸ پاسخ می‌دهد.

خواجه طیّ مجالس چهارده‌گانه‌ای در کسوت نقل تعلیمی، درجات گوناگون زندگانی انسان و تفاوت آن با دیگر موجودات را با بیاناتی مدلل و هدفمند نمایان می‌سازد.

مفاهیم گفتار خواجه همدانی در این باره چنین است: «زندگانی یعنی آسودن و آسودگی و تمامی موجودات زمینی و افلاکی در اصل آسایش متفقند اما در محل و محیط آسایش اختلاف نظر است. آنکه زنده به دنیاست بداند که در کمترین درجات و نازل‌ترین منزلت‌ها روزگار می‌گذراند؛ زیرا که جمله حیوانات با وی در این مرتبت شریکند. به یقین می‌دانیم که خداوند آدمی را مکرم کرد به بار امانت و جمله جانوران را مسخر او کرد:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَحْرِ وَالْبَرِّ»^۹

هرچند که آدمی باید به قدر وسع و نیاز در مسائل دنیوی و حیات مادی از قبیل تدارک تغذیه و فراهم کردن مسکن و پوشاک و تشکیل خانواده بکوشد و به هر حال نیازش را برآورده



سازد اما نباید از این فرموده خدا غافل باشد که در قرآن مجید فرموده است: «إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^{۱۰}.

و قال تعالی: «أَلْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^{۱۱}.

«أَنْمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ»^{۱۲}.

خداوند یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر را جهت ارشاد آدمیان برانگیخت تا رهبر و راهنما باشند تا اهل دنیا بدانند که دنیا محبس و زندانی بیش نیست و نباید دچار غرور و فتنه‌اش گردید زیرا زیان‌کار خواهند بود. و قال: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^{۱۳}.
خداوند آدمی را به قوای فهم و عقل و تمیز آراسته تا از مقام دیگر جانوران افضل باشد.
قرآن کریم، آیاتی در مورد ذمّ و مدح به تناوب در پستی مقام حیوانی و شرافت مقام آدمی دارد و متاع دنیا را کالای غرور نامیده است: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»^{۱۴}.

در مقام شاهد مدح آخرت، این آیه را ذکر نموده است: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى»^{۱۵}.

خواجه یوسف، سپس اشاراتی به صاحبان حرف و پیشه‌وران از جمله بازاریان، تاجران، صنعتگران و دیگر طبقات مردم از قبیل امر و مأمور، رئیس و مرئوس، قاضی و مقضی و عالم و متعلم در جامعه نهصد سال پیش این سرزمین داشته و گفته است: هر فرد باید به قدر ضرورت بکوشد و کار کند اما در جمع تعلقات دنیوی غلو و زیاده‌خواهی نکند زیرا ضرورت مقدر است و محدود، نه مطلق و معدود. آسایش بدان‌گونه است که در قرآن کریم آمده: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ رِضْوَانًا بِحَيَاةِ الدُّنْيَا»^{۱۶}.

او آسودگی آدمیان را در یاد الله می‌داند و بس. معتقد است تا لذات دنیوی به ذکر و امرالله بدل نگردد، منزل و مسکنت عقبا فراهم و آبادان نشود. به یقین باید از عالم «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا» گذشت تا بتوان به عالم «لِنَهْدِيَهُمْ سَبِيلَنَا» رسید.



پیر حقیقت‌جوی همدانی، صوفی، درویش، موحد، مقرب، رونده و عارف را در «رتبه‌الحیات» خود به سخن کشانده و نتایج و مخلص بیانشان را از شناخت حقیقت، فهرست‌وار در میان گذاشته که مُجمل آن بدین‌گونه است:

«صوفی گفت: [باید] از کدورت دنیا پاک گشت [تا] به صَفْو ذکر مولی آراسته گشت. درویش گفت: از جهان غرور فقیر گشت و به جهان سرور توانگر گشت. موحد گفت: از شرک آزاد گشت و فرد و تنها گشت. مقرب گفت: از دست مرگ جست و به حیات ابد پیوست. رونده گفت: از منزل خراب برخاست و به منزل آبادان نشست. عارف گفت: از آشیان شیطان و وُكْر (آشیان) دیوان نجات یافت و به روضه رضوان آرام یافت».^{۱۷}

بدین‌گونه، صوفی خرقه‌پوش، شرط ذکر مولی را زدایش کدورت جسمانی دانسته و درویش، قدم‌گذاری در جهان سرور را منوط به ترک جهان غرور می‌داند، یکتاپرست الا الله را در لا اله مقید کرده و مقربان درگاه حق، حیات اخروی را در رهایی از دنیا رقم می‌زنند، سالک طریقت، ترک دنیای ویران را موجب دریافت مکافات و آبادانی آخرت شمرده و سرانجام عارف خدایین، شرایط رهایی به بهشت برین را پرهیز از شیاطین و دستگاه دیوانیان دانسته است.

خواجه یوسف، قالب بدن را مرکب امانت دین و حمال وظایف شریعت محمدی فرض کرده و اظهار داشته، باید همای همت راهیان حق در هوای الهیت پرواز کند و زبان در ذکر الله و تن در سوز و گداز دیدار محبوب قرار گیرد تا رؤیت و وصال صورت بندد.

آن عارف همدانی، عمارت دل به نوافل را فاضل‌تر از عمارت تن به نوافل دانسته و گفته است که عمل اسلامی تابع و پیرو فکر ایمانی است زیرا اسلام، یعنی تسلیم در برابر اوامر و نواهی خدا و با استشهاد به آیات کریمه که اسلام، ایمان است و ایمان، اسلام.

قال تعالی: «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ».^{۱۸}

او از قول پیغمبر درباره اسلام، حدیثی بدین‌گونه نقل کرده: «الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله»، همچنین در تعبیر دین به فرموده رسول خدا (ص) استناد می‌جوید: «الایمان ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و البعث و القدر خیره و شره من الله».^{۱۹}

پس از آن، خواجه یوسف به پرسش پیغمبر از جبرئیل می‌پردازد و چنین روایت می‌کند: «ما الاسلام؟»، پیغمبر فرمود: «ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و تقیم الصلوة و تؤتی الزکوة و تصوم رمضان و تحج البيت.» باز پرسش جبرئیل دربارهٔ ایمان که گفت: «ما الایمان؟»، مصطفی فرمود: «ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و البعث بعد الموت و الحساب و القدر خیره و شره من الله.»^{۲۰}

او عقیده دارد که ایمان، قلب فاعل است و اسلام، قالب وی، بنده به قدر می‌نگرد تا چه می‌خواهد و قدر به قضا تا چه فرماید. کمال دولت مرید وابسته به پیر مشفق اوست، همان‌گونه که ابلیس می‌تواند بر کسی آتش خشم زند و او را سبعی نماید و گاهی در ایشان، آتش شهوت زند تا در معنی، بهیمی گردند؛ سپس نتیجه می‌گیرد که خشم و شهوت، نور دل را زائل می‌کند و آمریت عقل از دست می‌رود.

باز هم به حدیثی از پیغمبر مصطفی (ص) در باب فرونشاندن خشم متوسل می‌شود و به فارسی می‌گوید: «اگر بر پای باشی، بنشین و اگر نشسته باشی بر پهلو بنحسب و اگر خفته باشی غسل آر که خشم، آتش است و آتش را آب کشد.»^{۲۱}

وی جان را خانهٔ احسان پنداشته و طبایع آدمی بر چهار رکن (خاک، آب، باد و آتش) استوار شده و بدین‌گونه در این مورد به حدیثی می‌پردازد: جبرئیل (ع) از رسولان خدا پرسید: احسان چیست؟ «(ما الاحسان؟) قال: ان تعبد الله کأنک تراه فان لم تکن تراه فاعلم انه یراک» و چنین اظهار داشت: «آن کس که به احسان زنده است، هم مسلم است و هم مومن.»
از پیر همدانی، که با زبان راز با رازدار سخن گفته است می‌خوانیم:

«تا جمال تو دیدم، ندیدم به‌جز تو کسی

فراوان خلقم پیش اندر آمد، ندیدم به‌جز تو کسی

مکان است عیان و من می‌ندانم به‌جز تو کسی

زمان است عیان و من می‌ندانم به‌جز تو کسی

چشمم هزار گردد که بیند تو را

بیندم، نخواهم که بینم به‌جز تو کسی



سمعم تیز است به وقت سماع کلام تو
 زبانم فصیح است به وقت گفتار مدحت
 قصیر است به وقت گفتار مدح جز تو کسی
 روحم حیّ به بوییدن نرگس وصل تو
 خمود است که بوید وصال جز تو کسی»^{۲۲}

خواجه گفته است: «زندگانی به احسان دو رتبه دارد، یکی: تعبد الله کأنک تراه و این رتبه، عالی تر و بلندتر است، رتبه دوم: فان لم تکن تراه فاعلم انه یراک و این رتبه فروتر و پست تر است».^{۲۳}

او تن را خانه پرورش و تابش نور اسلام و دل را خانه پرورش و تابش نور ایمان دانسته است و سر و جان را خانه پرورش و تابش احسان. دل را در دیدار جانان منقلب پنداشته و گفته است: جان، دیده به دیدار عزت عزیز دارد؛ چنان که صاحبان عقل و تمیز، منشأ افعال محکم و درست را دل بیدار و سریرت پاک را موجد افکار درست می‌دانند و از سویی دیگر اعتقاد بر آن است که سر و سریرت پاک از جان مقدس و مطهر مایه می‌گیرد.

خواجه معتقد است که جان، اصل اصول و نفوس، قاعده بقای ارکان است، دانایی و بینایی و شنوایی و گیرایی و روایی به وجود جان در قالب جسمانی به وجود آمد. یقین را در دانایی، عبرت و فراست را در بینایی یافت. حکمت را در شنوایی، طاعت را در گیرایی و خدمت را در روایی دانست که جملگی وابسته به صفات جان است. مقیم در رتبه عالم از دیدار حق و مقیم در رتبه دیدار، هر دو زنده به احسان‌اند و این تفاوت در رتبه انوار اسلام و ایمان و احسان ظاهر می‌شود و چون انوار متفاوت است لذا تن‌ها، دل‌ها، اسرار و جان‌ها هم بر تفاوت گذاشته شده ولی در اصل آفرینش، همه آنها در فرزندان آدم یکسان است.

مجاهدت یعنی ذکر خدا و فکر زاده و فرزند اوست که راهنمای طریقت است و به لطف حق متکی و وابسته، مقدمه فکر دل، ذکر با زبان است. فکر، خانه و دل پاک، منزل اوست. خاطر را رسولی از رسولان حق و پیکری از پیکان خدا پنداشته است.

بیاناتش حاکی از آن است که صورت و نهاد آدمی، همچون کوه و معانی و اخلاق گونه‌گون به مانند معادن زر و سیم، سرب و آهن، گچ و خاک و درخت و آب می‌باشد و انواع معادن در نهاد آدمی، بدین‌گونه مجسم می‌سازد.

مثال دل همچون چرخ و فلک و مثال تن چون سنگ آسیاست. آب در جوی به مشیت پروردگار جاری می‌شود و چرخ دل را به گردش درمی‌آورد، هرچه شتاب آب در جویبار دل افزون‌تر گردد چرخ دل را شتابنده‌تر و بی‌قرارتر سازد و در نهایت حاصل حیاتش آشکارتر سازد ...

در اینجا سخن را با کلامی از خاتمه کتاب *رتبه‌الحیات*^{۲۴} و بدان‌گونه که هست به پایان می‌بریم: «... مهتری را از مهتران دین پرسیدند که در این راه بلا تمام‌تر است یا نعماً؟ جواب داد که در این راه نه نعماً بود نه بلا، نه بیماری نه تندرستی، نه درویشی نه توانگری، نه نیکویی نه زشتی، سایل گفت این را، والله اعلم بالصواب».

این محدث عارف برای نمایاندن و مستندسازی و توجیه گفتارش به مثابه معاصران خود از سور و آیات شریفه (در حدود ۵۰ آیه در بیش از ۳۰ سوره) و احادیث قدسی و نبوی (افزون از ۳۰ حدیث) استفاده کرده و کلامش را ضمن آراستگی، مدلل و مستند ساخته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. همدانی، خواجه یوسف، *رتبه‌الحیات*، به تصحیح محمد امین ریاحی (مقدمه).
۲. بوزنجر: واقع در حدود سفیدکوه (در راه ساوه به ری) و در یک منزلی همدان (نقل از همان کتاب).
۳. در نگارش این بخش تحقیق از مفاهیم بخشی از مندرجات مقدمه *رتبه‌الحیات* (ص ۷ تا ۲۷) استفاده شده است.
۴. همان.
۵. *نفحات الانس*، ص ۳۷۶؛ به نقل از *رتبه‌الحیات*، ص ۱۶.
۶. *رتبه‌الحیات*، ص ۱۸-۱۷.
۷. *منطق‌الطیر*، به اهتمام صادق گوهرین، به نقل از *رتبه‌الحیات*، ص ۱۵.
۸. *رتبه‌الحیات*، ص ۲۷.
۹. سوره ۱۷، النحل، آیه ۷۲، نقل از *رتبه‌الحیات*، ص ۱۷.
۱۰. سوره ۲۵، الفرقان، آیه ۴۴، نقل از همان کتاب.
۱۱. سوره ۱۸، الکهف، آیه ۴۶، همان کتاب.



۱۲. سوره دهم، یونس، آیه ۲۴، همان.
۱۳. سوره ۲۶، شعرا، آیات ۹۰-۸۹ همان.
۱۴. سوره ۳، آیه ۱۸، همان.
۱۵. سوره ۸۷، آیه ۱۸، همان.
۱۶. سوره ۱۳، آیه ۱۸، همان.
۱۷. رتبه الحیات، ص ۳۲-۳۱.
۱۸. سوره ۵۱، ذاریات، آیات ۳۶-۳۵، همان، ص ۳۷.
۱۹. رتبه الحیات، ص ۳۴.
۲۰. همان، ص ۳۷.
۲۱. همان، ص ۴۵.
۲۲. رتبه الحیات، ص ۵۵.
۲۳. همان.
۲۴. در تدوین این مقاله تحقیقی از مفاد کتاب رتبه الحیات خواجه یوسف همدانی به تصحیح و مقدمه دکتر محمد امین ریاحی که در ۶۸ صفحه تنظیم گردید استفاده شده است.

منابع

- قرآن کریم.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، مقدمه جلال‌الدین همایی، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، خیام، ۱۳۳۳.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد، الانساب، حیدرآباد دکن، دایرةالمعارف العثمانیه، ۱۳۴۰.
- نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، ج ۲، تهران، فروغی، ۱۳۴۴.
- همدانی، خواجه یوسف، رتبه الحیات، به تصحیح و با مقدمه محمد امین ریاحی، تهران، توس، بهار ۱۳۶۲.